



کاوس کیانی

انقلاب، یک رخداد است!

موضوع : روشنفکران و استراتژی مبارزاتی

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● اگر دکتر شریعتی در زمانِ حاضر می‌بود، آیا لزومِ یک انقلابِ اجتماعی \_ سیاسی از نوع انقلابِ ۵۷ را گوش‌زد و اصرار می‌کرد؟

● اگر دکتر شریعتی امروز می‌بود، بی‌شک انقلاب ۵۷ را، با توجه به این که انقلاب ۵۷ یک "انقلاب زودرس"ی بود، به هیچ وجه تائید نمی‌کرد، چون پس از آغاز مرحله‌ی "انقلاب فکری" توسط شریعتی، ما هنوز وارد مرحله‌ی "انقلاب اجتماعی"، به معنای انتقال این انقلاب فکری به جامعه‌ی مذهبی و سنتی، نشده بودیم، و هنوز هیچ ساختار نهادی و حزبی و سندیکایی کارآمدی شکل نگرفته بود، و ما با یک "پرش ناگهانی"، وارد مرحله‌ی "انقلاب سیاسی" شدیم!

● در رابطه با انقلاب، من چندین بار مطرح کردم که: یکی از اشتباهات بزرگ فکری در جامعه‌ی روشنفکری ما، آن است که، ما فکر می‌کنیم در اختیار ماست که انقلاب بکنیم یا انقلاب نکنیم! و این باور، باعث آشفته‌گی ذهنی بسیاری از ما در تعیین خط‌مشی مبارزاتی شده است.

● آری! برپایی انقلاب، یک "انتخاب" از سوی ما نیست، و به عبارتی دقیق‌تر، ما نیستیم که انقلاب "می‌کنیم"، بلکه، انقلاب "می‌شود"! و در واقع، انقلاب زاده‌ی مجموعه‌ای از شرایط خاص اجتماعی است، که دست در دست هم داده، و جامعه را به سوی انقلاب می‌کشاند.

● پس، انقلاب یک "رخداد" است، و زاده‌ی مجموعه شرایط و عواملی چون: انسداد سیاسی، وضعیت بد اقتصادی، وجود فساد و اختلاس و دزدی گسترده در میان اطرافیان قدرت حاکم، نگرانی‌های امنیتی و اخلاقی و اجتماعی مردم، عدم استقلال سیاسی حاکمان، و در نتیجه، احساس نوعی تحقیر ملی، وجود دیکتاتوری و خودرایی و خودکامگی رهبران، و در نتیجه، تحقیر سیاسی روشنفکران و شخصیت‌های فرهیخته‌ی فرهنگی و سیاسی، باز شدن افق‌های جدید سیاسی و فرهنگی و سبک زندگی در ذهن مردم، و در مقابل، بسته بودن و ناتوانی حاکمیت و قوانین موجود در پاسخ‌گویی به این چشم‌اندازهای جدید، و نیز بسیاری از عوامل دیگر.

● در سال ۵۷، این شرایط کم و بیش وجود داشت، و به دلیل وجود این شرایط، انقلاب "شد"، و ما جوانان خودآگاه حاضر در کف خیابان نیز، تنها و تنها کارگزاران این تحول انقلابی، و به عبارتی دیگر، "ماما"ی این زایش بودیم. اما، زایش نوزادی شش ماهه، و از بد روزگار، این نوزاد زودرس، ناقص‌الخلقه به دنیا آمد. و شوربختانه، به قول معروف، بچه‌ای "سرخور" بود، و خالقان خویش را به کام مرگ فرستاد، و یک ارتجاع مذهبی به غایت پس‌مانده، خشن، و جنایتکار را بر جامعه‌ی ما حاکم ساخت، و زندگی چندین نسل را بر باد داد.

● آنچه که در دوران انقلاب برای ما مساله‌ساز شد، به قولِ امروزی‌ها، فقدانِ یک "جامعه مدنی" بود. و دلیلِ آن، شرایطِ بسته‌ی سیاسی در پس از کودتای ۳۲، و در نتیجه، بروزِ انسدادِ سیاسی بسیار شدید در دو دهه‌ی چهل و پنجاه، و از آن بدتر، شکل‌گیری یک سیستمِ تک حزبی تک‌نفره‌ی خودکامه در اواخرِ عمرِ رژیمِ شاه.

● آری! درست در همان زمانی که شرایطِ انقلابی فراهم می‌شد، و نیروهای جوان واردِ خیابان می‌شدند، بدنه‌ی اصلیِ جامعه هنوز ناخودآگاه و اسیرِ مذهبِ ارتجاعی بود. و چون هنوز آن "انقلابِ فکری"، که شریعتی‌بانیِ آن بود، به یک "انقلابِ اجتماعی" تبدیل نشده، و تنها در سطحِ جوانانِ انقلابی نفوذ کرده بود، انقلابِ ما به چنین سرنوشتِ شومی دچار شد.

● ما در سالِ ۵۶ با جامعه‌ای روبرو هستیم که دکتر شریعتی، رهبرِ فکریِ اکثریتِ آن جوانانِ انقلابیِ فعال، شهید یا مرحوم شده است، و روشنفکران یا در زندان هستند یا گوشه‌نشین شده‌اند. تمامی سازمان‌های انقلابی از هم پاشیده، و اعضای زنده‌مانده‌ی آن‌ها هنوز در زندان به سر می‌برند. و جامعه نیز، به دلیلِ انسدادِ شدیدِ سیاسی، فاقدِ نهادها، سازمان‌ها، سندیکاها، و احزابِ سیاسیِ فعال، جهتِ هدایتِ جنبشِ انقلابی و طوفانی در حالِ شکل‌گیری است.

● در آن زمان، تنها جریانی که از ضرباتِ مرگبارِ رژیمِ شاه در امان مانده بود، و از امکاناتِ مالی و مکانی و انسانیِ بالایی نیز برخوردار بود، روحانیت بود، که در دو دهه‌ی پیشین، با اغماض و حمایتِ غیرمستقیمِ شاه، به دلیلِ ترسِ از رشدِ کمونیسم در میانِ جوانان، با افزایشِ شگفتِ تکیه و مسجد، که به صورتِ تریبون‌های تبلیغیِ روحانیت عمل می‌کرد، روبرو شده بود، و از نظرِ مالی هم، به دلیلِ سرریزِ درآمدهای نفتی به بازار، از سرمایه‌ی قابلِ توجهی برخوردار بود.

● پس ما واردِ یک جنبشِ سیاسیِ طوفانی شدیم، جنبشی که رهبریِ آن به دستِ ارتجاعی‌ترین جریانِ فکریِ آن دوران افتاد. آن هم نه یک رهبریِ جمعی و حزبیِ عرفی، بلکه یک رهبریِ فردیِ خودمحور و خودکامه‌ی ارتجاعی، که نظامِ ایده‌آل‌اش جامعه‌ی بدویِ عقب‌مانده‌ی مدینه در ۱۴۰۰ سال پیش بود. جنبشی که، نقشِ روشنفکران در آن، نوعی شراکتِ صرفاً تائیدی و کرنش‌گرایانه‌ی نافرجام بوده است!

● پس طبیعی است که، دکتر شریعتی، به هیچ وجه، نه در آن زمان، و نه امروز، نمی‌توانست تائیدگر و مشوقِ چنین انقلابِ زودرس و ارتجاعی باشد. چرا که شریعتی خواهانِ انقلابی بود متشکل از سه مرحله‌ی اساسی زیر:

♦ مرحله‌ی اول، مرحله‌ی "انقلابِ فکری"، که خودِ شریعتی آغازگر و ایدئولوگِ آن، و در حالِ انجامِ آن بود، و تا اندازه‌ای هم پیش رفته بود.

♦ مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی"، به معنای انتقالِ آن انقلابِ فکری به ضمیرِ توده‌ها، و شکل‌گیریِ یک جامعه‌ی خودآگاهِ متشکل در نهادها، احزاب، سندیکاها، و...، که ما اصلاً واردِ آن مرحله نشدیم!

♦ مرحله‌ی سوم، مرحله‌ی "انقلابِ سیاسی"، به معنای تغییرِ حاکمیتِ سیاسی، که ما متاسفانه، بسیار زود هنگام، و بدونِ طی کردنِ مرحله‌ی حیاتیِ "انقلابِ اجتماعی"، به مرحله‌ی آخر، یعنی مرحله‌ی "انقلابِ سیاسی"، پریدیم، و بدفرجام شدیم.

● با پیروزیِ انقلاب، ما متاسفانه به علتِ طی نکردنِ همان مرحله‌ی حیاتیِ انقلابِ اجتماعی، و پیروزیِ زودرسِ انقلابِ سیاسی، و حضورِ میلیونیِ مردمی ناآگاه در صحنه‌ی سیاسی و در انتخابات‌های نمایشی، و سرکوبِ مبارزانِ آگاه، و نیز فقدانِ نهادهایی که بتوانند در برابرِ آن طوفانِ وحشی ارتجاع مقاومت کنند، به تعبیرِ زیبا و بس دردناکِ شریعتی، به جای رسیدنِ به "فلاح"، به "فاجعه" رسیدیم!

● با فرارسیدن بهار آزادی، و آزادیِ روشنفکران و مبارزان از زندان، و حضورِ فعالانه‌ی روشنفکران در جامعه، پروژه‌ی پیاده‌سازیِ مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی"، به معنای "خودآگاهی‌بخشی" و "سازمان‌بخشی"ی مردم، کلید خورد، و به سرعت رشد کرد، و باعثِ وحشتِ ارتجاعِ حاکم شد.

● با برکناریِ دولتِ بازرگان، و حاکمیتِ ارتجاع، حزبِ جمهوریِ اسلامی، به عنوانِ نماینده و نمادِ ارتجاعِ حاکم بر انقلاب، کاملاً حواس‌اش جمع بود که: اگر نیروهای مردمی و انقلابی بتوانند نهادسازی کنند، سازمان درست کنند، حزب درست کنند، توده‌ها به سرعت "خودآگاه" و "متشکل" خواهند شد، و آنگاه یک "انقلابِ اجتماعی"ی عمیق شکل خواهد گرفت، و در آن صورت دیگر جایی برای مذهبِ ارتجاعی و حاکمیتِ روحانیت نخواهند ماند، و بنابراین، تنها راه را، در سرکوبیِ تمامیِ نهادها، سازمان‌ها، احزاب، و رسانه‌های مستقل یافت.

● امروز، پس از سال‌ها وقفه در آن استراتژیِ سه مرحله‌ایِ "انقلابِ فکری، انقلابِ اجتماعی، انقلابِ سیاسی"، مشخص است که، ما انقلابِ فکری را انجام دادیم، و الان در مرحله‌ی انقلابِ اجتماعی هستیم. حال سوال این است که، در این مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی"، رسالتِ ما مبارزان و روشنفکرانِ مسئول چیست؟



● اکنون، رسالت ما روشنفکران مسئول، روشن است:

◆ اول، "خودآگاهی‌بخشی"ی توده‌ی مردم در اشکال گوناگون با دادن خودآگاهی انسانی، خودآگاهی جنسیتی، خودآگاهی طبقاتی، خودآگاهی ملی، و...

◆ دوم، "سازمان‌بخشی"ی مردم با دعوت از اقشار مختلف جامعه در راستای "سازمان‌یابی"، و به تعبیر دقیق‌تر "خودسازمان‌دهی"، از طریق ایجاد نهادها، احزاب، سندیکاها، و اتحادیه‌های سراسری.

◆ سوم، "آزادی‌بخشی"ی مردم با تکیه بر پلورالیسم (تکثرگرایی) و دامن زدن به گفتگوی عمومی جهت اتحاد ملی و ایجاد آلترناتیوی برای هدایت "انقلاب سیاسی" پیش‌روی.

● در این رابطه، چنان که پیش از این نیز بارها گفتیم: انقلاب یک "رخداد" است، و خیلی "قابل کنترل" نیست. و ما روشنفکرانی که از "انقلاب زودرس" نگرانیم، باید دریابیم که، هر کاری را که اصولی می‌دانیم، باید پیش از "رخ دادن" انقلاب انجام دهیم، چون در غیر این صورت، با آغاز پروسه‌ی انقلاب، دیگر کار چندانی از دست ما برنمی‌آید، و انقلاب براساس منطق درونی خویش به پیش خواهد رفت!

● اگر مردم را به سه بخشِ روشنفکران، طبقه‌ی متوسط، و توده‌ی محروم، تقسیم کنیم، معمولاً مطالباتِ روشنفکران "سیاسی"، مطالباتِ طبقه‌ی متوسط "سیاسی - اقتصادی"، و مطالباتِ توده‌ی محروم "اقتصادی" است.

● ما باید این حقیقت را بارها به خودمان گوش‌زد کنیم که: در هر انقلابی، از آن روزی که طبقاتِ محروم، و به ویژه فرزندانِ اقشارِ حاشیه‌نشین، که الان حدود ۱۵ میلیون نفر هستند، واردِ جریانِ انقلاب شوند، دیگر روندِ انقلاب به هیچ وجه توسطِ حاکمیت و نیز جریاناتِ سیاسیِ اپوزیسیون قابلِ کنترل نخواهد بود، و جبراً واردِ فازِ سرنگونی خواهد شد، حال، چه موفق شود، و چه سرکوب گردد.

● پس چنین نیست که ما بتوانیم روندِ انقلاب را "کنترل" کرده، و از زودرس بودنِ آن جلوگیری کنیم. و اگر هم بخواهیم این روند را تا حدی "هدایت" کنیم، باید از همین امروز، و قبل از این که توده‌ی محرومِ پائین‌شهر و حاشیه‌نشینان به انقلاب بپیوندند، با ایجادِ یک "شورای هماهنگی قیام"، به مثابه‌ی یک "نخ تسبیح"، رهبری همه‌ی این اعتراضاتِ اجتماعی را به هم پیوند زنیم. شورایی که هدایتِ جنبشِ مردمی را تا پیرویِ نهایی بر عهده داشته، و مانعِ موج‌سواریِ جریاناتِ پوپولیستیِ قدرت‌طلب گردد.

● برنامه‌ی این "شورای هماهنگی قیام"، به عنوان "آلترناتیو" حکومتِ ضدِ مردمیِ کنونی، باید طوری تنظیم شود که، مطالباتِ اکثریتِ اقشارِ جامعه را پوشش دهد. برنامه‌ای شامل: تعیینِ یک "حداقل حقوق" قابلِ قبول، راه‌حل برای مساله‌ی بیکاری، ایجادِ برابری با نفی هرگونه تبعیض، پذیرشِ صریحِ آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی، و توجه ویژه به حقوقِ زنان، حقوقِ کارگران، و حقوقِ اقلیت‌های ملی و مذهبی.

● برنامه‌ای که اکثریتِ مردم احساس کنند که مطالباتِ آنان تا حدی برآورده خواهد شد، نه این که تنها مطالباتِ طبقاتِ خاصی را در نظر گیرد. وگرنه، برخی از اقشارِ جامعه به جنبشِ نپیوسته، و جنبشِ در غیبتِ آنان شکست خواهد خورد، و آنگاه، با شکستِ "استراتژی"ی اصلاح، مطالباتِ بر روی هم تلنبار، شرایطِ انقلابی فراهم، و انقلاب "رخ" خواهد داد!

● و کلامِ آخرِ آن که، ایده‌ی دوگانه‌ی "اصلاح\_انقلاب"، یک خطای فاحشِ فکری در علومِ سیاسی است. چرا که، در امرِ مبارزه‌ی سیاسی، اصلاح یک "استراتژی" است، حال آن که، انقلاب، یک "رخداد" است، و نه یک استراتژی! و انقلاب زاده‌ی به بن‌بست رسیدنِ استراتژیِ اصلاح در مبارزه با رژیم است که، همه‌ی راه‌های اصلاحِ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی را، بر روی اصلاح‌گران، بسته است.



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : آذر ۹۸

کانون آرمان شریعتی

